



فهرست

موضوع: فقه روابط اجتماعی/ظلم/مقدمات/حسن و قبح..... ۲

نظریه ششم: حقیقت حسن و قبح..... ۲

نکات مقدماتی..... ۲

نکته اول..... ۲

نکته دوم..... ۴

مقدمه سوم..... ۴

نکته کاربردی..... ۴

اساس حسن و قبح..... ۵

اشکالات نظریه..... ۵

اشکال اول..... ۵

اشکال دوم..... ۶

جواب نقض..... ۶

جواب دوم..... ۷

اشکال دوم..... ۷

جواب اشکال دوم..... ۸



موضوع: ظلم/مقدمات/حسن و قبح

نظریه ششم: حقیقت حسن و قبح

نکات مقدماتی

نکته اول

نظریه ششم در تبیین حقیقت حسن و قبح عقلی عبارت بود از اینکه ما واقعیت و حقیقت حسن و قبح را به لذت و ألم برگردانیم. واقعیت حسن و قبح عقلی و منشأ انتزاع و ما به ازاء آن لذت و ألم است.

آنچه موجب التذاذ انسان شود با فیودی که خواهیم گفت التذاذ عقلانی انسان شود آن حسن است و آنچه موجب تنفر و تألم انسان بشود، قبیح می‌شود، پس حسن و قبیح یعنی ما یوجب الالتذاذ و ما یوجب التألم.

این نظریه دیگری است که کم و بیش علاوه بر ریشه‌هایی که در انظار علمای اسلام دارد در میان غربی‌ها هم کسانی به همین تمایل دارند.

گفتیم که در تعریف لذت و ألم قبلاً مفصل بحث کردیم، مبحث سابق در فقه روابط اجتماعی به بحث لذت و ألم کشیده شد و مقداری هم از مباحث فقهی فاصله گرفتیم و رفتیم به سمت یک مبحثی در باب تعریف لذت و ألم و اقسام و انواع آن که آن را حتماً ملاحظه بفرمایید و اجمالاً آنجا گفته شد که لذت و ألم در ادبیات علوم اسلامی و فلسفه اسلامی تعریف شده است، در بحث علم النفس یا مباحث مرتبط فلسفی، مثلاً بعضی خیلی خلاصه تعریف کرده‌اند: لذت ادراک ما هو ملائم و ألم ادراک ما هو منافر است.

بعضی یک مقدار بازتر کرده‌اند مثلاً در کلمات ملاصدرا هست که «هی عین الادراک بوجود الکمال» ادراک کمال است، وجود کمال است.

و یک تعریف مبسوطتری را شیخ بوعلی سینا در اشارات در نط هشتم که قبلاً این تعریف را مفصل بحث کردیم که «اللذة هی ادراک و نیل لوصول ما هو عند المدرک کمالاً و خیر من حیث هو کذلک» لذت رسیدن است، فقط شناخت نیست، رسیدن است ایصال را تکرار می‌کند برای تأکید و نکاتی که قبلاً گفتیم، رسیدن به چیزی که پیش مدرک کمال و خیر است و برای او کمال و خیر است.

ذیل این تعریف فکر می‌کنم ده نکته را سابق گفتیم. عین این در طرف ألم گفته می‌شود «ادراک و نیل لما هو عند المدرک شر و آفة من حیث کذلک» این تعریفی است که در نط هشتم اشارات آمده است.

رسیدن به آن چیزی که برای آن شخص خیر و کمال است، انسان به چیزی می‌رسد که خیر و کمال است، این تولید لذت می‌کند.



ما نسبت به این ملاحظه‌ای داشتیم می‌گفتیم که آن چیزی که از این ادراک حاصل می‌شود آن لذت است و این سبب لذت است آن حالی که وصف ادراک و نیل به ما هو عند المدرک کمال و خیر است حاصل می‌شود آن لذت است و ألم هم مقابل آن.

این تعریفی است که برای لذت و ألم آمده است، ادراک ما هو ملائم چیزی است که دم‌دستی رایج است، بعد در کلمات ملاصدرا تعبیر جمع‌وجورتری دارد، تعریف بازتر و پر قیدتر همین است که در کلام بوعلی سینا آمده است و البته در کلمات فلاسفه دیگر هم سابقه دارد، به نظرم در کلمات فارابی هم از همین قبیل با همین قیود آمده باشد و حتی به نظرم در کلمات ارسطو هم هست ولی بوعلی سینا بخت جمع‌وجور کرده است و پرورش داده است خیلی دقیق پرورش داده است اما در عین حال ما ملاحظاتی نسبت به آن داشتیم و بر اساس آن می‌گفتیم باید گفت لذت حالت یا حالی است که از این فرایند حاصل می‌شود، آن خوشی و نشاط و بهجت یک حال فراهم آمده از این رسیدن مدرک به آنچه برای او کمال و خیر است و از کیفیات نفسانیه است

آنجا می‌گفتیم اگر ایشان بخواهد بگوید ادراک، از سنخ ادراک نیست، لذت کیفیت نفسانیه غیر از علم است، سخن ما این بود، غیر از علم است، کیفیات نفسانیه تقسیم می‌شود به علم و حالات دیگری، این لذت را می‌گفتیم علم نیست، اگر بخواهد بگوید علم است ما این را قبول نداریم.

آن وقت ادراک را دو جور می‌شود تفسیر کرد، هر چه گفته شود باز کامل نیست.

یک وقت گفته می‌شود همان وصول و نیل است که اینجا دارد ادراک و نیل

یا اینکه فهم است و رسیدن می‌باشد

که خود فهم البته یک نوع رسیدن است

اگر بخواهد بگوید این نیل، یعنی آن حال، آن وقت ما این را قبول داریم اگر این نیل آن حال نباشد را قبول نداریم.

در هر صورت یک امر ادراکی و شناختی محقق می‌شود باید در فاهمه و دستگاه شناختی این رسیدن باید انعکاس پیدا بکند و الا اگر کسی به خیر و کمالی هم رسیده است ولی هیچ نفهمیده است، یک کمال و خیری به او رسیده است، حساب بانکی او پر پول شده است ولی او اطلاعی از آن ندارد اینجا لذتی وجود ندارد.

لذت هم باید خیر و کمالی باشد و خیر و کمال در قوه فاهمه او بیاید، بفهمد، آن فهم تولید یک بهجت و سروری می‌کند، آن حال لذت می‌شود.

و لذا می‌گفتیم این ادراک و نیل اگر بخواهد اشاره به آن حال باشد درست است اما فقط به آن فهم اشاره دارد می‌گفتیم این مقدمه است، ذی‌المقدمه آن حال است.

کیفیات نفسانیه به دو قسم کلی تقسیم می‌شود یکی علم، یکی حالاتی غیر از علم



این حالت غیرعلمی است که بر علم استوار است و به‌طورکلی در فلسفه باید این را به عنوان قاعده کلی توجه کرد به احتمال بسیار قوی، کیفیات نفسانیه غیر از علم اینها غالباً نه همیشه بر اساس یک علم پیدا می‌شود یعنی یک تحول دانشی رخ می‌دهد تا یک کیف نفسانی غیرعلمی حاصل بشود، خوشی و ناخوشی و افسردگی و پژمردگی همه غالباً بر پایه علمی استوار است. حالا علم تفصیلی یا ارتکازی یا اجمالی، غالباً این‌طور است.

نکته دوم

این بود که در اشارات و در کلمات فلاسفه و عرفا آمده است که این لذات و آلام مراتب دارد، لذت حسی و وهمی و خیالی و عقلی و حالا عرفا یک لذت‌های فوق عقلی را هم می‌گویند که در فصوص و امثال اینها آمده است. پس لذات هم متفاوت است چرا؟ برای اینکه قوای انسان متعدد و متفاوت است و از این جهت به این اقسامی که اشاره شد تقسیم می‌شود و دیگر تقسیماتی که اینجا متصور است. پس دو مقدمه اینجا بیان شد، اصل تعریف و دیگری مراتب تقسیماتی که در لذات متصور است از جهت تعدد قوا در نفس این لذات متعدد است و البته از جهت آن چیزی که به این قوا نائل می‌شود و ارتباط برقرار می‌کند.

مقدمه سوم

لذت و ألم به نحوی با آن کمال و خیر یا مصلحت هم ارتباط برقرار کرد از این جهت است که در این کتاب در صفحه ۱۹ می‌فرماید «المقیاس الرابع، المصلحه و المفسده، اللذة أو الألم أو الكمال و النقص أو السعادة و الشقی أو النفع و الضرر» همه را در یک نظریه جمع کرده است، چرا؟ برای اینکه در خود تعریف لذت این بود «نیل بما هو مدرک کمال و خیر» لذت وقتی حاصل می‌شود که این مدرک نیل پیدا بکند این شخص عاقل و فهمنده و درک‌کننده، برسد به آن که عنده خیر و کمال و امثال اینها. لذا همیشه طرف لذت خیر و کمال است، نیل به خیر و کمال تولید لذت می‌کند و لذت می‌شود. این هم یک مطلب که در درون مفهوم لذت عنصر خیر و کمال وجود دارد، خیر و کمال برای شهوت این است که وقتی به آن برسد تولید لذت می‌کند، خیر و کمال برای قوه عاقله فهم قوانین علمی است وقتی به آن برسد آن لذت عقلی پیدا می‌کند و حاصل می‌شود.

نکته کاربردی

این نکته را هم همین‌جا بگویم که در پاسخ بعضی از اشکالات با این کار دارم و آن این است که نفس فی وحدت‌ها کل القوا، وجود انسان یک وجود تام جامعی است که همه این قوا را در برمی‌گیرد. قوه عاقله که به آن خواسته و خیر و کمال خود می‌رسد این نیل که پیدا می‌کند لذتی حاصل می‌شود این لذت را ممکن است کسی به قوه عاقله نسبت بدهد، ممکن است کسی در این اشکال بکند که مرحوم کمپانی اصفهانی روی این اشکال می‌کند که این لذت کار قوه نیست.



سخن ما اینجا این است که این لذت حاصله را ممکن است کسی به قوه عاقله نسبت بدهد و ممکن است بگوییم نفس فی وحدت‌ها کل القوا است نفس که می‌بیند عقل یا شهوت به خیر و کمال مسانخ خود رسید آنجا در نفس لذت حاصل می‌شود. یا یکی از مراتب نفس غیر از این قوه‌ای که می‌گوید عاقله است. این نکته را داشته باشید و تفصیل آن را در بحث‌ها خواهیم آورد. می‌خواهیم بگوییم لازم نیست که لذت به خود قوه عاقله نسبت داده بشود ادراک با این است چون النفس فی وحدت‌ها کل القوا، نفس وقتی می‌بیند این قوه او به امر خیر مسانخ رسید، آن وقت در آن لذت حاصل می‌شود. قوه سهیم است که نفس به اینجا برسد. این جمله اخیر دقت بیشتری دارد که در مباحث آینده متعرض خواهیم شد.

با این مقدمات مشخص شد که حسن و قبح را کسی به لذت و ألم برگرداند یا به آن چیزهای پایه او که خیر و کمال و امثال اینها باشد.

این نظریه‌ای است که در ترتیب ما نظریه ششم است و در ترتیب این کتاب حضرت آقای حائری نظریه چهارم است. یک تقریر ویژه‌ای هم برای این نظریه نقل کرده‌اند از مرحوم آخوند که صاحب کفایه است و در اینجا هم آدرس داده‌اند، فوائد مرحوم آخوند، فایده ۱۳ است. که آن رنگ و لعاب‌های فلسفی هم به مسئله داده است که می‌توانید خودتان ببینید.

اساس حسن و قبح

پس حسن و قبح در این نظریه برمی‌گردد به نیل نفس به آنچه برای او خیر و کمال است و لذتی که از آن نیل حاصل می‌شود آن اساس حسن و قبح است، مدح و ذم عقلایی هم به آن برمی‌گردد اینکه می‌گوییم عدل حسن است یعنی یک چیزی است که برای انسان تولید لذت می‌کند.

اشکالات نظریه

این نظریه محل اشکالاتی قرار گرفته است

اشکال اول

نقض‌هایی است که در این کتاب ترکیه النفس آقای حائری می‌توانیم ملاحظه کنیم در صفحه ۱۹ به بعد، یک نقضی که وجود دارد این است: «و علی آیه حال فتعلیقنا علی کون المقیاس للفضیله و الرذیله هی اللذة و الألم، أو الکمال و النقص هو أنه یکفی لتنبیه الوجدان الی بطلان ذلک إلفات النظر الی بعضی الامثلة و لو الافتراضیة» می‌گوید برای اینکه بطلان این نظر را بفهمیم می‌توانیم توجه بکنیم به بعضی از فروض که این نظریه را نقض می‌کند، یک مثال این است، اینها در کلمات شهید صدر است که در اینجا آدرس داده‌اند ایشان می‌گوید این مباحث به طور مبسوط در مباحث الاصول، تقریرات آقای حائری از درس‌های مرحوم شهید صدر که ۹ جلد است آنجا جزء اول، قسم ثانی، و آخر جلد یک از جزء الثانی از مباحث الاصول آقای حائری است که آنجا مفصل این بحث شده است. این نقض‌ها هم از آنجا آمده است.



«لَوَكَانَ كَشْفُكَ سِرِّ أَخِيكَ مُوجِبًا لِالتَّذَاذِ الْكَبِيرِ بِذَلِكَ مِنْ دُونَ أَنْ يَتَأَلَّمَ أَخُوكَ بِهِ وَ ذَلِكَ عَلَى أَسَاسِ أَنَّ أَخَاكَ لَا يَطَّلِعُ عَلَى هَذَا الْكَشْفِ كَيْ يَتَأَلَّمَ بِهِ أَوْكَانَ كَشْفُكَ سِرِّ أَخِيكَ مُقَدِّمَةً لِتَحْصِيلِكَ دَرَجَةَ كَبِيرٍ مِنَ الْعِلْمِ». می‌گوید کشف سر را شما امر بدی می‌دانید وجدان ما می‌گوید کشف سر دیگران، راز دیگران را فاش کردن یک امر قبیح عقلایی است، در حال طبیعی قبیح است ولی اگر کشف سر موجب یک التذاذی برای شخص باشد، این راز را که فاش می‌کند واقعاً لذت می‌برد، درحالی که آن شخصی هم که راز او فاش می‌شود اصلاً اطلاعی پیدا نمی‌کند که ناراحت بشود، (بحث شرعی نداریم، بحث عقلایی است) یک راز کسی را فاش می‌کند درحالی که به او ضرری هم نمی‌زند، مطلع هم نمی‌شود که ناراحت بشود، این خوب است یا بد است؟ این التذاذ پیدا می‌کند و مگر ممکن است التذاذ بدون خیر و کمال باشد، هر لذتی جایی حاصل می‌شود که خیر و کمالی برای شخص پیدا بشود. این یک نقض و اشکالی است که ایشان می‌کند.

اشکال دوم

این است که رازی را فاش می‌کند و کلی علم پیدا می‌کند خود شخص یا دیگری، راز دیگری را فاش کرده است ولی التذاذ بزرگی حاصل شده است یا اینکه کسی که در علوم غریبه وارد است می‌گوید این سر بزرگ را برای من کشف بکن من به تو قدرتی می‌دهم که دیگر ملکه کتمان سر به تو می‌دهم که بعد از این کتمان سر بکنی و سر کسی را فاش نکنی، این خیلی لذت دارد که به ملکه کتمان سر می‌رسد.

نقض‌های ایشان این است که می‌گوید طبق نظریه شما همه اینها یک التذاذی تولید می‌کند و حسن هم تابع این التذاذ است و همه اینها حسن است درحالی که وجدان ما می‌گویند اینها حسن نیست و بلکه قبیح است.

جواب نقض

جواب این نقض‌ها دو چیز است؛ این است که این نظریه نمی‌گوید مطلق التذاذ، این می‌گوید التذاذ عقلانی و عقلایی، یک التذاذ سطح رافی، در انسان درجات و مراتب و قوا است، از غرایض شهوانی گرفته است تا درک‌های بالا.

اگر کسی بگوید (این در غریبی‌ها بوده است) هر چیزی که تولید لذت بکند این خوب است، اگر کسی این را بگوید این نقض‌ها وارد است، این جاها تولید لذت می‌شود ولی حسن و قبح وجداناً نیست. اما اگر کسی بگوید نظریه من محدود است کما اینکه مرحوم آخوند هم این را محدود کرده است می‌گوید مقصود من از تبعیت حسن و قبح نسبت به لذت، لذت‌های خاص است.

مرحوم شهید مطهری می‌گویند: من علوی که آقای آملی هم در این بحث اخلاقی اینها را اشاره می‌کند و اشکال می‌کند و بعد می‌گوید حرف بدی نیست و حرف درستی هم می‌تواند باشد با بحث‌های آینده.

می‌گوید انسان یک من سفلی دارد که حیوانی است و یک من علوی دارد، آن که من علوی را خوشحال بکند و شاد بکند آن ملاک است.



بنابراین شادی‌های عقلانی و شادی‌های سطح راقی و انسانی، نه شادی‌های غریزی و شهوانی و حیوانی، آن ملاک حسن و قبح است، آن شادی‌های سطح بالا که اگر این جور تفسیر بکنیم آن وقت این نقض‌ها همه رخت برمی‌بندد.

درعین حال شهید صدر فرموده است در تقریرات ایشان هم در مباحث الاصول آمده است و هم در اینجا آمده است نمی‌دائم مرحوم آقای هاشمی شاهرودی در آن بحث آن‌ها را آورده است یا خیر؟

بنابراین اشکال اول نقض‌هایی است که اینجا آمده است و پاسخ آن هم دو نکته است، سیر بحث این است نظریه را شرح دادیم اشکالات را بررسی می‌کنیم. اولین اشکال نقض‌های شهید صدر است که در مباحث الاصول و این کتاب آمده است که دو سه مثال آن را عرض کردیم.

پاسخ اینها دو نکته است که نظریه مطلق التذاذ را مبنای حسن و قبح قرار نداده است اگر مطلق التذاذ بود این نقض‌ها وارد بود و صد نقض دیگر هم می‌شد وارد کرد از انواع التذاذهایی که حاصل می‌شود درحالی که آدم می‌داند در آن لذت حسنی در کار نیست حتماً قبیح است، چرا این‌ها را می‌گویید، لذت‌های دیگر را بگویید، خیلی می‌شود اشکال وارد کرد.

این نظریه مرتبه عقلانی و مرتبط با من علوی و انسانی را ملاک حسن و قبح قرار می‌دهد نه مطلق لذت در همه مراتب، این جواب اول به نقض‌ها

جواب دوم

این است که این مباحث در تراحم در حسن و قبح ارتباط دارد باید آن‌ها را هم دید در اصول فقه ملاحظه کردید ایشان آنجا می‌گوید عنوان عدل و ظلم علت تامه برای صدق حسن و قبح می‌باشد اما عناوین دیگری مثل کذب، غیبت و امثال اینها عناوین اقتضایی است جزء العله است؛ و لذا ممکن است کذب یک وقتی حسن بشود برای اینکه در آن تراحم مصالح و مفاسد قرار می‌گیرد و ممکن است در بعضی از این نقض‌ها بحث تراحم دخالت کرده است که یک چیزی که اقتضای قبح در آن هست به خاطر طرق یک عناوین ثانویه حسن شده است. این‌ها واقعیتی است که باید در نظریه حسن و قبح در نظر گرفت.

بسیاری از رفتارها از قبیل کذب، اقتضای قبح دارد اما ممکن است با یک حالات ثانویه ضمیمه همین کذب حسن بشود، یا حتی واجب بشود، وقتی با این کذب نفس محترمه‌ای نجات پیدا می‌کند، همین که اقتضای قبح در آن بود در جایی با طرو عناوینی تبدیل به حسن می‌شود.

ممکن است بعضی از این مسائل هم از این قبیل باشد یعنی در واقع اجتماع لذت و ألم است و یکی بر دیگری غالب می‌شود به این بحث تراحم در آینده بیشتر می‌پردازم. این اشکال اول است که نقض‌هاست و به نظرم نقض‌ها بر این نظریه وارد نیست.

اشکال دوم

فرمایش مرحوم اصفهانی است در تعلیقه‌ای که در همین مباحث بر فرمایشات مرحوم آخوند دارد و اشکال دوم بر این نظریه این است که شأن قوه عاقله ادراک است و التذاذ را نمی‌شود به او نسبت داد، یعنی اگر همان نظریه را دقیق ترسیم بکنید که



می‌گویید التذاذ عقلانی، التذاذ اصلاً کیف غیر عقلی است، غیرعلمی است (گفتیم کیفیات نفسانیه به دو قسم تقسیم می‌شود؛ کیفیات علمی و کیفیات غیرعلمی)، عقل و قوه عاقله را شما ملاک این التذاذ قرار دادید درحالی‌که التذاذ قوه عاقله نیست، قوه عاقله فقط می‌فهمد، التذاذ برای قوای دیگر است، نفس و جهات دیگر است. از این جهت این نظریه محل اشکال قرار گرفته است.

جواب اشکال دوم

این است که نفس فی وحدت‌ها کل القوا، قوه عاقله نیل به این دانش و مسئله پیدا می‌کند در عقل نظری یا عقل عملی، در عقل عملی نیل به آن احسان پیدا می‌کند این نیل و درک او موجب می‌شود که نفس از حیث قوای دیگر التذاذ پیدا نکند اینها که جزیره‌های از هم گسیخته و جدا نیستند، این قوای نفس، لذا این قوه عاقله موجب می‌شود که التذاذ در نفس از حیث قوه دیگر پیدا بشود.

حسن و قبح عقلی که می‌گوییم یعنی پایه‌اش از عقل است یعنی عقل چیزی را درک می‌کند که با آن مساخت و ملائمت دارد یک چیز عملی را درک می‌کند که با آن مساخت دارد می‌بیند عدل مساخت با قوه عاقله دارد، ظلم با منافرت دارد، این مساخت و منافرت را او درک می‌کند اما نفس که محیط بر این قوه است التذاذ پیدا می‌کند یعنی قوه‌اش با مساخت خود نسبت برقرار کرد خوشحال می‌شود این خوشحالی و سرور برای نفس است نه خود قوه عاقله بما هی قوه عاقله.

قوای التذاذی نفس خود قوا است، التذاذ می‌برد منتهی التذاذ او مبتنی بر درک عقلی است، این درک عقلی موجب می‌شود که برای نفس از منظر یک قوه دیگر لذت حاصل بشود.

سؤال: قوا را دسته‌بندی نکرده‌اند که یک قوه‌ای داشته باشیم که نه عقلی باشد و نه خیالی باشد و ...

جواب: وقتی گفته می‌شود کشش‌ها، قوای تمایلی، تمایلات را منظومه‌ای از قوا قرار داده‌اند، انسان‌شناسی فلسفی و علم النفس می‌گوید قوای ادراکی هست و قوای تمایلات و میلی وجود دارد، گرایش‌ها و امثال اینها لذا فطرت و غریزه همه از همین قبیل است.

می‌گویید در اینجا خوشحالی برای آنهاست، حالا نگوئیم قوه بگوئیم نفس، نفس خوشحال می‌شود، البته عملاً قوه می‌شود ولی با آن تفسیر فلسفی ملاصدرا، فی وحدت‌ها کل القوا.

اینجا می‌خواهد بگوید که لذت کار عقل نیست و شما می‌گویید لذت عقلی، ما می‌گوییم که این نظریه را می‌شود توجیه کرد در پاسخ به نظریه مرحوم اصفهانی، به این که لذت نفس است که حاصل از نیل عقل به مدرکات مساخت خود است، عقل عملی به مدرکات مساخت خود که نائل شد این مساخت در قوه عاقله است این نیل عقل برای قوه عاقله است

ولی نفس که فی وحدت‌ها کل القوا، این مساخت را که می‌بیند از حیث دیگر آن لذت برای او حاصل می‌شود.